

تونی کلیف

انقلاب مداوم منحرف شده

۱۹۶۳

ترجمه: ژاله سهند

توضیح مترجم: مقاله انقلاب دائمی منحرف شده تونی کلیف، در سال ۱۹۶۳ نوشته شده است. کلیف در این مقاله، بر اساس روند، اما نه منطبق بر آید انقلاب های کوبا و چین، استدلال می کند که در جایی که پرولتاریا قادر به گرفتن قدرت در انقلابات دموکراتیک نیست، روشنفکران ممکن است بتوانند به جای آن انقلابات دموکراتیک را به سر انجام برسانند. تونی کلیف، شخصیت برجسته تروتسکیست با هم بخشی های برجسته اش به تئوری های مارکسیستی، در این مقاله اگرچه با دیالکتیک یافته های تاریخی درخشان خود در مورد جنبش های سیاسی زمان خود بدرستی هویت کنونی آنان را میشکافد، اما از ربط آنها با چشم انداز انقلاب سوسیالیستی به رهبری طبقه کارگر به مثابه ابزارش و حزب او به مثابه چراغ راهنمای اش، عاجز می ماند.

انقلاب مداوم منحرف شده تونی کلیف، سرشار از یافته های تاریخی ارزشمندی است با نتیجه گیری های غلط و عدم پیش بینی درباره سرنوشت جنبشهای انقلابی تا کنونی ما. آزمون زمان و شکست تمامی انقلابات دموکراتیک و عدم حلویشان به انقلابات سوسیالیستی همچنان بر تئوری انقلاب مداوم تروتسکی مهر تأیید میگذارد و تأکید می کند که هیچ انقلاب دموکراتیکی، تاب و توان گذر از مسیر برنامه انتقالی را بدون رهبری طبقه کارگر و حزب آن نداشته و یا محتوم به شکست و بازگشت خواهد شد و یا در بهترین حالت راکد خواهد ماند و پویایی خود را از دست خواهد داد. با این وجود مقاله انقلاب دائمی منحرف شده تونی کلیف، یکی از مقالات خوب در توضیح آرایش طبقاتی انقلابات کوبا و چین است و خواندن آن به دوستان تجویز میشود.

تونی کلیف، انقلاب مداوم، سوسیالیسم بین المللی (سری اول)، شماره ۱۲، بهار ۱۹۶۳.

تجدید چاپ در سوسیالیسم بین المللی (سری اول)، شماره ۶۱، ژوئن ۱۹۷۳.

مقدمه

اکثر مارکسیست ها تا قبل از سال ۱۹۱۷، باور نداشتند که انقلاب کارگری در هیچ کشوری به جز در پیشرفته ترین کشورها امکان پذیر باشد. تجربه انقلاب روسیه خلاف آن را ثابت کرد و در پرتو آن، تروتسکی نظریه مارکسیستی را با ایده های خود در مورد "انقلاب مداوم" را به روز نمود. از آن زمان تاکنون ما شاهد انقلاب هایی در کشورهای متفاوت و دور از هم به مثل چین و کوبا بوده ایم.

مارکس نوشت: "فیلسوفان جهان را تفسیر نموده اند. اما نکته همانا اینست که آن را تغییر دهیم." مارکسیست ها اغلب توسط مخالفان ما متهم شده اند که نظریه پردازانی جزمی و مکتبی هستند. هیچ چیز تا این حد نمی تواند بدور از حقیقت باشد. اگر هدف تغییر جهان است، تئوری سوسیالیستی باید همیشه در پرتو تجربه، تغییر و به روز گردد. این همان کاری است که تروتسکی انجام داد و این همان کاری است که تونی کلیف در این بررسی مجدد نظریه تروتسکی تصمیم به انجام آن گرفت.

۱. سه مفهوم از انقلاب

۲. به قدرت رسیدن مانو

۳. انقلاب کاسترو

۴. چه چیزی در تئوری به خطا رفت؟

۵. قشر روشنفکر

۶. انقلاب مداوم منحرف شده

انقلاب مداوم

عالی ترین و خلاق ترین خدمت تروتسکی به مارکسیسم نظریه انقلاب مداوم او بود.

در این بررسی در ابتدا نظریه مجدداً بیان خواهد شد. سپس در پرتو انقلاب استعماری تجربه شده در دهه گذشته مورد بررسی قرار خواهد گرفت. ما مجبور خواهیم بود که بخش بزرگی از آن را رد کنیم. اما اگر نتیجه ثابت کند که ای مجموعه‌ای از ایده‌های کاملاً متفاوت از ایده‌های تروتسکی است، با این وجود به سنگینی بر او متکی است.

۱. سه مفهوم انقلاب

تروتسکی نظریه خود را در بطن انقلاب ۱۹۰۵ بسط داد. عملاً مارکسیست‌های آن دوره، از کائوتسکی گرفته تا پلخانف تا لنین، همه معتقد بودند که فقط کشورهای صنعتی پیشرفته آماده انقلاب سوسیالیستی هستند. به صراحت بگویم، آنها استدلال می‌کردند که کشورها در انطباق کامل با مرحله‌ای که از نظر فنی در آن پیشرفت کرده باشند به حکومت‌کاری دست خواهند یافت. کشورهای عقب مانده می‌توانند تصویر آینده خود را در انعکاس کشورهای پیشرفته مشاهده نمایند. تنها پس از یک فرآیند طولانی توسعه صنعتی و گذار از طریق یک رژیم بورژوازی پارلمانی، طبقه کارگر می‌توانست آنقدر بالغ گردد که مسئله انقلاب سوسیالیستی را مطرح نماید.. [۱]

همه سوسیال‌دموکرات‌های روسیه - منشویک‌ها و همچنین بلشویک‌ها - فرض می‌کردند که روسیه به یک انقلاب بورژوایی دارد نزدیک می‌شود که از یک سو ناشی از تضاد بین نیروهای مولد سرمایه‌داری، خودکامگی، و زمین‌داری و دیگر ساختارهای فئودالی بازمانده، از سوی دیگر است. منشویک‌ها به این نتیجه رسیدند که بورژوازی ضرورتاً انقلاب را رهبری خواهد نمود و قدرت سیاسی را به دست خود خواهد گرفت. آنها اعتقاد داشتند که سوسیال‌دموکرات‌ها باید از بورژوازی لیبرال در انقلاب حمایت نمایند و در عین حال از منافع ویژه کارگران در چارچوب سرمایه‌داری با مبارزه برای هشت ساعت کار روزانه و دیگر اصلاحات اجتماعی دفاع نمایند. [1]

لنین و بلشویک‌ها موافق بودند که انقلاب ماهیت بورژوایی خواهد داشت و هدف آن از مرزهای انقلاب بورژوایی فراتر نخواهد رفت. لنین نوشت، "انقلاب دموکراتیک فراتر از محدوده روابط اجتماعی-اقتصادی بورژوایی نخواهد رفت..." [۲]

دگر بار... این انقلاب دموکراتیک در روسیه تسلط بورژوازی را نه تضعیف، بلکه تقویت خواهد نمود." [۳] او بارها و بارها به این مطلب بازگشت نمود.

پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ بود که لنین این دیدگاه را کنار گذاشت. برای مثال، در سپتامبر ۱۹۱۴، او هنوز می‌نوشت که انقلاب روسیه باید خود را به سه وظیفه اساسی محدود نماید: "تاسیس یک جمهوری دموکراتیک (که در آن برابری حقوق و آزادی کامل تعیین سرنوشت برای همه ملیت‌ها تامین گردد)، مصادره اموال مالکان بزرگ، و اعمال هشت ساعت کار روزانه." [۴]

تفاوت اساسی لنین با منشویک‌ها در آنجایی بود که او اصرار بر استقلال جنبش کارگری از بورژوازی لیبرال و ضرورت پیشبرد انقلاب بورژوایی تا پیروزی بر علیه مقاومت آنها داشت. به جای اتحاد بین طبقه کارگر و بورژوازی لیبرال حمایت شده از جانب منشویک‌ها، لنین خواستار اتحاد طبقه کارگر با دهقانان شد. در آنجایی که منشویک‌ها پس از انقلاب انتظار داشتند دولتی متشکل از وزرای لیبرال بورژوازی تشکیل شود، لنین ائتلافی متشکل از حزب کارگران و یک حزب دهقانی، "دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان" را در نظر داشت، که در آن حزب دهقان در اکثریت قرار خواهد داشت. "دیکتاتوری دموکراتیک" یک جمهوری ایجاد می‌نماید، از مالکان بزرگ سلب مالکیت می‌نماید و هشت ساعت کار روزانه را به اجرا در می‌آورد. پس از آن دهقانان به انقلابی بودنشان پایان می‌دهند، حامیان مالکیت و قدرت موجود اجتماعی خواهند گردید و با بورژوازی متحد خواهند شد. سپس پرولتاریای صنعتی، در اتحاد با جمعیت پرولتری روستایی و نیمه پرولتاریا، به اپوزیسیون انقلابی تبدیل می‌شوند و مرحله موقت "دیکتاتوری دموکراتیک" به یک دولت محافظه‌کار بورژوازی در چارچوب یک جمهوری بورژوایی واگذار خواهد شد.

تروتسکی به اندازه لنین متقاعد شده بود که بورژوازی لیبرال نمی‌تواند هیچ وظیفه انقلابی را به طور مستمر به سرانجام رساند، و انقلاب ارضی، عنصری اساسی در انقلاب بورژوایی، تنها می‌تواند توسط اتحاد طبقه کارگر و دهقانان انجام به پذیرد. اما او در مورد امکان یک حزب دهقانی مستقل با او مخالف بود و استدلال می‌کرد که دهقانان تا آن حد به شدت مابین خود بین ثروتمند و فقیر تقسیم شده اند که نخواهند توانست یک حزب متحد و مستقل برای خودشان تشکیل نمایند.

او نوشت، "تمام تجربه تاریخی نشان می‌دهد که دهقانان کاملاً از ایفای نقشی مستقل ناتوان هستند." [۵] اگر در تمام انقلابات از زمان اصلاحات آلمان، دهقانان از این یا آن دسته‌ای از بورژوازی حمایت نمودند، در روسیه قدرت طبقه

کارگر و محافظه‌کاری بورژوازی، دهقانان را به حمایت از پرولتاریای انقلابی مجبور خواهد نمود. خود انقلاب به انجام وظایف بورژوازی دمکراتیک محدود نخواهد گردید، بلکه بلافاصله بسوی عملی نمودن اقدامات سوسیالیستی پرولتری پیشروی خواهد نمود:

پرولتاریا همراه با رشد سرمایه داری می‌بالد و تقویت می‌گردد. به این معنا، توسعه سرمایه داری شاخص توسعه پرولتاریا به سمت دیکتاتوری است. اما روز و ساعتی که قدرت به دست پرولتاریا برسد، مستقیماً نه بستگی به دولت یا نیروهای مولد، بلکه به شرایط مبارزه طبقاتی، به وضعیت بین‌المللی و سرانجام به یک سری عوامل ذهنی بستگی دارد: سنت، ابتکار، آمادگی برای مبارزه...

در یک کشور از نظر اقتصادی عقب مانده، پرولتاریا می‌تواند زودتر از کشورهای پیشرفته اقتصادی به قدرت برسد. در سال ۱۸۷۱، [پرولتاریا] اداره امور اجتماعی در پاریس خرده بورژوازی را آگاهانه در دست گرفته بود - در حقیقت فقط برای دو ماه - اما برای یک ساعت قدرت را در مراکز قوی سرمایه داری انگلستان و ایالات متحده در دست نگرفت. تصور نوعی وابستگی اتوماتیک دیکتاتوری پرولتاریا به نیروهای فنی و منابع کشور، پیش داوری ای است که از یک ماتریالیسم اقتصادی سهل‌گیرانه ناشی می‌گردد. این دیدگاه هیچ‌سختی با مارکسیسم ندارد.

به نظر ما، انقلاب روسیه، چنین شرایطی را ایجاد می‌نماید که تحت آن قدرت می‌تواند به پرولتاریا واگذار گردد (و با یک انقلاب پیروزمند باید) حتی قبل از اینکه سیاست لیبرالیسم بورژوازی به این امکان دست یابد که نبوغ دولتی خود را به تمامی آشکار نماید. [6]

عنصر مهم دیگر در این نظریه، کاراکتر بین‌المللی انقلاب آینده روسیه بود. آن در مقیاسی ملی آغاز می‌گردد، اما تنها با پیروزی انقلاب در کشورهای پیشرفته تر تکمیل می‌شود:

اما تا کجا سیاست سوسیالیستی طبقه کارگر در شرایط اقتصادی روسیه می‌تواند به پیش برود؟ فقط یک چیز را می‌توانیم با قطعیت بگوییم: این خیلی قبل از آنکه توسط عقب ماندگی فنی کشور بررسی گردد، با موانع سیاسی مواجه خواهد شد. بدون حمایت مستقیم دولت از سوی پرولتاریای اروپا، طبقه کارگر روسیه نمی‌تواند در قدرت باقی بماند و نمی‌تواند

حکومت موقت خود را به یک دیکتاتوری سوسیالیستی طولانی تبدیل نماید. [7]

عناصر بنیادی نظریه تروتسکی را می توان در شش نکته خلاصه نمود:

۱- بورژوازی ایی که دیر وارد صحنه می گردد، اساساً با نیاکان خود در یک یا دو قرن قبل تفاوت دارد. قادر به ارائه یک راه حل منسجم، دموکراتیک و انقلابی برای مشکل ناشی از فئودالیسم و ستم امپریالیستی نخواهد بود. قادر به نابودی تام و تمام فئودالیسم، دستیابی به استقلال واقعی ملی و دموکراسی سیاسی نخواهد شد. چه در کشورهای پیشرفته و چه در کشورهای عقب مانده، دیگر انقلابی نیست. این یک نیروی تماماً محافظه کار است.

۲- نقش انقلابی تعیین کننده بر عهده پرولتاریا می افتد، حتی اگر بسیار جوان و تعداد آنان بسیار کم باشد.

۳- دهقانان ناتوان از اقدام مستقل، دنباله رو شهرها خواهند گردید و با توجه به پنج نکته اول، باید از رهبری پرولتاریای صنعتی پیروی نمایند.

۴- راهکار منسجم مسئله ارضی، مسئله ملی، گسستن قید و بندهای اجتماعی و امپریالیستی که مانع از پیشرفت سریع اقتصادی می گردند، فراتر رفتن از محدوده مالکیت خصوصی بورژوازی را ایجاب می نماید. "انقلاب دموکراتیک بلافاصله به سوسیالیستی مبدل می گردد و در نتیجه تبدیل به یک انقلاب مداوم می گردد." [8]

۵- تکمیل انقلاب سوسیالیستی "در محدوده های ملی غیر قابل تصور است... بنابراین، در معنای نوین تر و گسترده تر کلمه، انقلاب سوسیالیستی به یک انقلاب مداوم مبدل می گردد؛ تنها در پیروزی نهایی جامعه نوین در کل سیاره ما تکمیل می شود." [۹] تلاش برای دستیابی به "سوسیالیسم در یک کشور" یک رویای ارتجاعی و باریک بینانه است.

۶- در نتیجه، انقلاب در کشورهای عقب مانده منجر به اغتشاس در کشورهای پیشرفته خواهد گردید.

انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه، درستی تمام فرضیات تروتسکی را ثابت نمود. بورژوازی ضد انقلاب بود؛ پرولتاریای صنعتی به تمام معنی طبقه ای انقلابی بود؛ دهقانان از طبقه کارگر پیروی نمودند؛ انقلاب ضد فئودالی و دموکراتیک بلافاصله به سوسیالیستی مبدل گردید؛ انقلاب روسیه به تشنج های انقلابی در جاهای دیگر (در آلمان، اتریش، مجارستان و غیره) انجامید. و در نهایت افسوس، انزوای انقلاب سوسیالیستی در روسیه به انحطاط و سقوط آن انجامید.

تأیید کلاسیک دیگر نظریه تروتسکی، انقلاب چین ۲۷ - ۱۹۲۵ بود. متأسفانه؛ حتی تا حد بیشتری از انقلاب روسیه،

تصدیق یک بازنمایی منفی بود. اگرچه نکات ۴ - ۱ تأیید شد، خیانت استالینیستی تضمین کرد که انقلاب نه با پیروزی

پرولتاریا، بلکه با شکست اش به پایان برسد. در نتیجه دهقانان نیز شکست خوردند، و نه تنها انقلاب سوسیالیستی به سرانجام نرسید، بلکه انقلاب دموکراتیک نیز انجام نپذیرفت؛ انقلاب ارضی، وحدت کشور و استقلال آن از امپریالیسم محقق نشد. بنابراین نکات ۶ و ۵ شانس آزمایش تجربی را بدست نیاوردند. با این حال، از آن پس، دو رویداد با اهمیت جهانی، به قدرت رسیدن مائو در چین، و کاسترو در کوبا، به نظر می رسد عملاً تمام مفروضات این نظریه را به چالش می کشاند.

۲. به قدرت رسیدن مانو

طبقه کارگر صنعتی هیچ نقشی در پیروزی مائو نداشت. حتی ترکیب اجتماعی حزب کمونیست چین کاملاً غیر کارگری بود. ظهور مائو در حزب همزمان با مبدل شدن آن به یک حزب طبقه کارگر بود. در پایان سال ۱۹۲۶ حداقل ۶۶ درصد از اعضا را کارگران، ۲۲ درصد دیگر را روشنفکران و تنها ۵ درصد را دهقانان تشکیل می دادند. [۱۰] تا نوامبر ۱۹۲۸، درصد کارگران بیش از چهار پنجم کاهش یافته بود و یک گزارش رسمی تقبل نمود که حزب "یک عدد هسته سالم حزبی در میان کارگران صنعتی ندارد". [۱۱] حزب تقبل نمود که کارگران تنها ۱۰ درصد از اعضا را در سال ۱۹۲۸، سه درصد در سال ۱۹۲۹، ۲،۵ درصد در مارس ۱۹۳۰، ۱،۶ درصد در سپتامبر همان سال، و تقریباً هیچ چیزی را در پایان سال تشکیل نمی دادند. [۱۲] از آن پس و تا زمان پیروزی نهایی مائو، حزب کارگرانی صنعتی نداشت که درباره آنان صحبت نماید.

برای چندین سال حزب محدود به جنبش‌های دهقانی شورشی در استان‌های تحتانی مرکزی چین بود، آنجایی که جمهوری شورایی چین را بر پا نمود؛ بعدها پس از شکست نظامی در استان‌های مرکزی (۱۹۳۴)، به شمال شنسی Shensi، در شمال غربی نقل مکان کرد. در هر دوی این منطقه هیچ طبقه کارگر صنعتی وجود نداشت که بتوان از آن صحبت نمود. یکی از ارگان‌های کمیترن اغراق ننمود و قتیکه نوشت که "منطقه مرزی از نظر اجتماعی و اقتصادی یکی از عقب مانده ترین مناطق چین است." [۱۳] چوته Chu Teh بازگو کرد که: "مناطق تحت هدایت کمونیست‌ها از نظر اقتصادی عقب مانده ترین مناطق در کل کشور هستند..." [۱۴] حتی تا چند سال پیش از تأسیس جمهوری خلق چین یک شهر واقعی تحت کنترل کمونیست‌ها قرار نگرفت.

کارگران در طول دوره به قدرت رسیدن مائو در استراتژی حزب کمونیست آنقدر بی اهمیت بودند که حزب به مدت ۱۹ سال پس از برگزاری کنگره در سال ۱۹۲۹، تشکیل کنگره ملی اتحادیه های کارگری را ضروری ندید. به همین سان زحمت جلب حمایت کارگران را هم به خود نداد. همانگونه که در اعلامیه خود نشان داد، قصد نداشت در طول سالهای مهم ۴۵ - ۱۹۳۷، هیچ سازمان حزبی را در مناطق تحت کنترل کومینتانگ حفظ نماید. [۱۵]. هنگامیکه، در دسامبر ۱۹۳۷، در حالی که جنگ در جریان بود، دولت کومینتانگ برای کارگرانی که اعتصاب کردند یا حتی برای اعتصاب تهبیح کرده بودند، مجازات اعدام صادر کرده بود، سخنگوی حزب کمونیست به مصاحبه کننده ای گفت که حزب از عملکرد جنگی دولت "کاملاً راضی است". [۱۶]. حتی پس از وقوع جنگ داخلی بین حزب کمونیست و کومینتانگ، تقریباً هیچ تشکلاتی از حزب کمونیست در مناطق کومینتانگ که شامل تمام مراکز صنعتی کشور می شد، وجود نداشت. تسخیر شهرها توسط مائو بیش از هر چیز دیگری جدایی کامل حزب کمونیست از طبقه کارگر صنعتی را آشکار نمود. رهبران کمونیست تمام تلاش خود را به کار گرفتند تا از هرگونه قیام کارگری در آستانه تصرف شهرها جلوگیری نمایند. برای مثال، قبل از سقوط تینسین Tientsin و پکن Peking، ژنرال لین پیاو Lin Piao، فرمانده جبهه جنگ، اعلامیه ای صادر نمود که در آن از مردم دعوت می کرد:

که نظم را حفظ نمایند و به مشاغل فعلی خود ادامه دهند. مقامات کومینتانگ یا پرسنل پلیس استان، شهر، کشور یا سایر سطوح نهاد دولتی؛ پرسنل ناحیه، شهر، روستا، یا پائو چیا pao chia ... دستور داده شدند که در پست های خود باقی بمانند..... [17]

در زمان عبور از رودخانه یانگ تسه Yangtze River، قبل از اینکه شهرهای بزرگ چین مرکزی و جنوبی (شانگهای، هانکو، کانتون) به دست آنها بیفتند، مائو و چوته مجدداً اعلامیه ویژه ای صادر نمودند که در کنار چیزهای دیگر دال بر آن بود:

امید است که کارگران و کارمندان در همه مشاغل به کار خود ادامه دهند و تجارت به روال عادی کار نماید ... مقامات دولت کومینتانگ مرکزی، استانی، شهری یا شهرستانی در سطوح مختلف، یا نمایندگان "مجلس ملی"، اعضای قوه قانونگذاری و کنترل [unit of money in China] Yuans یا اعضای شورای سیاسی خلق، پرسنل پلیس و رؤسای

سازمان های پائو چیا... باید در پست های خود بمانند، از دستورات ارتش آزادیبخش خلق و دولت خلق اطاعت نمایند.

[18]

طبقه کارگر متعهد گردید و راکد ماند. گزارشی از Nanking ، دو روز قبل از اشغال اش توسط ارتش آزادیبخش خلق در ۲۲ آوریل ۱۹۴۹، وضعیت را اینگونه توصیف می نماید:

توده مردم نانکینگ هیچ نشانه ای از هیجان نشان نمی دهند. جمعیتی کنجکاو صبح امروز مشاهده گردید که برای تماشای دوئل اسلحه در جهت مخالف رودخانه در کنار دیوار رودخانه جمع گردیدند. کسب و کار طبق روال عادی به پیش می رود. برخی از مغازه ها بسته شده اند، اما به دلیل عدم کسب و کار است ... سینما ها همچنان پر از جمعیت مشغول نمایش اند. [19]

یک ماه بعد، خبرنگار نیویورک تایمز از شانگهای نوشت:

سربازان سرخ شروع به نصب پوسترهایی به زبان چینی کرده اند که به مردم دستور می دهد آرام باشند و به آنها اطمینان می دهد که هیچ چیزی برای ترس وجود ندارد. [20]

در کانتون Canton :

پس از ورود اشان، کمونیست ها با ایستگاه پلیس تماس گرفتند و به افسران و مردان دستور دادند که برای حفظ نظم در پست های خود باقی بمانند. [۲۱]

۳. انقلاب کاسترو

موردی که نه طبقه کارگر و نه دهقانان نقش جدی ای در آن ایفا ننموده، اما روشنفکران طبقه متوسط تمام عرصه مبارزه را پر کردند، به قدرت رسیدن فیدل کاسترو است. کتاب C Wright Mills، بشنو یانکی، که مونولوگ کم و بیش موثقی است که توسط رهبران کوبا بیان شده است، قبل از هر چیز به آنچه که انقلاب نبود می پردازد:

انقلاب، خودش نبردی... مابین کارگران مزدبگیر و سرمایه داران نبود ... انقلاب ما انقلابی نیست که توسط اتحادیه های کارگری، یا کارگران مزدبگیر در شهر یا احزاب کارگری یا هر چیز دیگری انجام شده باشد. [۲۲] ... کارگران

مزدبگیر در شهر به هیچ طریق انقلابی ای، آگاه نبودند؛ اتحادیه های آنان صرفاً مانند اتحادیه های شما در آمریکای شمالی بودند: در جستجوی پول بیشتر و شرایط بهتر بودند. این تمام آنچه بود که واقعاً آنها را به تحرک درمی آورد. و برخی حتی فاسد تر از برخی از شماها بودند. [23]

پل باران Paul Baran، یکی از حامیان غیر منتقد کاسترو، پس از گفتگو با رهبران کوبایی، در مورد نقش ناچیز پرولتاریای صنعتی در انقلاب، نوشت:

به نظر می رسد که در کل، بخش شاغل طبقه کارگر صنعتی، در طی دوره انقلاب منفعل باقی مانده است. این کارگران که لایه "اشرافی" پرولتاریای کوبا را تشکیل می دهند، سهم برده از سود تجارت انحصاری - خارجی و داخلی - با استانداردهای آمریکای لاتین دستمزد خوبی می گرفتند و از استاندارد زندگی بسیار بالاتر از توده های مردم کوبا برخوردار بودند. جنبش نسبتاً قوی اتحادیه های کارگری به سبک ایالات متحده تحت سلطه "اتحادیه گرای تجاری"، بودند، و به طور کامل توسط باج گیری و باند بازی اشباع شده بودند. [24]

بی تفاوتی پرولتاریای صنعتی دلیل شکست کامل فراخوان کاسترو برای اعتصاب عمومی در ۹ آوریل ۱۹۵۸، یعنی حدود شانزده ماه پس از آغاز قیام و هشت ماه قبل از سقوط دیکتاتور کوبایی، باتیستا، بود. کارگران بی تفاوت بودند و کمونیست ها خرابکاری کردند. (مدتی بعد بود که آنها سوار عرابه کاسترو شدند. [25])

نقش دهقانان در به قدرت رسیدن کاسترو بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. رایت میلز Wright Mills گزارش می دهد که در طول قیام:

دهقانان نقش بزرگی ایفا نمودند. آنها به همراه روشنفکران جوان مبدل به ارتشی شورشی شدند که قیام را پیروز گرداندند. آنها نفرات تعیین کننده بودند، روشنفکران و campesinos ... سربازان شورشی از دهقانان تشکیل شده بودند و توسط روشنفکران جوان رهبری گردیدند [26] ...

این دهقانان چه کسانی بودند؟ "...براستی نوعی کارگر مزدبگیر کشاورزی که بیشتر سال بیکار بودند". [۲۷] در همین راستا باران گزارش می دهد: "طبقه ای که انقلاب کردند کمپسینوس های روستایی هستند". [۲۸] و اینها مزدبگیران

کشاورزی بودند. روستاهای کوبا که در آن قشر خرده بورژوازی از مالکان دهقانان کوچک ساکن نبودند، هرگز به " محل پرورش ایدئولوژی بورژوایی تبدیل نشدند." [29]

با این حال، این تشریح توسط دو چیز رد می شود: دهقانان چندان در ارتش کاسترو دخالت نداشتند. در اواخر آوریل ۱۹۵۸، تعداد کل افراد مسلح تحت رهبری کاسترو تنها حدود ۱۸۰ نفر بود و در زمان سقوط باتیستا تنها به ۸۰۳ نفر رسید. [۳۰] کادرهای باندهای کاسترو روشنفکران بودند. و دهقانانی که در آن شرکت کردند، آنطور که میلز و باران می گویند، مزدبگیر کشاورزی نبودند، در انگیزه اشان اشتراک گرا بودند. این گواهی چه گوارا در مورد دهقانانی است که در سیرا ماسترا Sierra Maestra به کاسترو پیوستند:

سربازانی که اولین ارتش چریکی ما از مردم روستا را تشکیل می دادند، بخشی از این طبقه اجتماعی بودند که بشدت عشق خود را به مالکیت زمین، که به بهترین وجه بیانگر روحیه خرده بورژوازی است، به نمایش می گذارند. [31]

جنبش کاسترو از طبقه متوسط بود. ۸۲ مرد تحت فرمان کاسترو که در دسامبر ۱۹۵۶ از مکزیک به کوبا حمله کردند و ۱۲ نفری که جان سالم به در بردند تا در سیرا ماسترا Sierra Maestra بجنگند، همگی از این طبقه بودند. عمدتاً طبقه متوسط سنگین ترین خسارات جنبش مقاومت شهری را متحمل گردید، که اسیدهای سیاسی و روانی برای اصابت به نیروی جنگی باتیستا را فراهم نمودند. [32]

چه گوارا بطور ویژه ای، ضعف و ناتوانی طبقه کارگر صنعتی را به مثابه عنصر مرکزی در تمام انقلاب های سوسیالیستی آینده را اینگونه بازگو می نماید:

کامپسینوها با ارتشی متشکل از هموعان خود که برای اهداف بزرگ خود می جنگند، در درجه اول از روستا آمدند تا برای توزیع عادلانه زمین، شهرها را تصرف نمایند... این ارتش، در روستاها ایجاد شده است، درجایی به پیش میراند که شرایط ذهنی برای تسخیر قدرت آماده گشته است، تا از بیرون شهرها را به تصرف در آورد. [33]

پیشرفت صنعتی به مثابه مانعی برای انقلاب سوسیالیستی توصیف می شود:

آماده سازی گروه های چریکی در کشورهایی که تمرکز جمعیت در مراکز بزرگ قرار گرفته است و صنعت سبک و متوسط توسعه یافته تری دارند، حتی اگر چیزی شبیه به صنعتی گردیدن مؤثر نباشد، دشوارتر است. نفوذ ایدئولوژیک

شهرها مانع از مبارزه چریکی می گردد ... [۳۴] ... حتی در کشورهایی که غلبه شهرها وسیع است، تمرکز سیاسی مرکزی مبارزه می تواند در روستاها توسعه یابد. [35]

در خدمتی زبانی و نه عملی در مورد نقش پرولتاریای صنعتی، چه Che می گوید که چریک های دهقان باید "مارکسیسم - پایه ایدئولوژیک طبقه کارگر" را بپذیرند - فراموش نمودن اینکه قلب مارکسیسم این واقعیت است که انقلاب سوسیالیستی عمل خود طبقه کارگراست، نتیجه مبدل شدن پرولتاریا به سوژه و نه آبه تاریخ است.

برنامه کاسترو از آغاز از افق اصلاحات گسترده لیبرالی قابل قبول برای طبقات متوسط فراتر نرفت. کاسترو در مقاله ای در مجله Coronet در فوریه ۱۹۵۸، اعلام کرد که هیچ برنامه ای برای سلب مالکیت یا ملی کردن سرمایه گذاری های خارجی ندارد:

من شخصاً به این احساس رسیده ام که ملی شدن در بهترین حالت اسباب زحمت است. به نظر نمی رسد که دولت را قوی تر نماید، اما سرمایه گذاری خصوصی را تضعیف می کند. حتی مهمتر از آن، هر گونه تلاش برای ملی سازی عمده فروشی، به وضوح مانع اساسی پلنفرم اقتصادی ما - صنعتی سازی با سریعترین سرعت ممکن می گردد. برای این منظور، سرمایه گذاری های خارجی در اینجا همیشه مورد استقبال و در امنیت قرار خواهند گرفت.

در ماه مه ۱۹۵۸، او به شرح حال نویس خود، دویویس Dubois، اطمینان داد:

جنبش ۲۶ ژوئیه هرگز درباره اجتماعی کردن یا ملی کردن صنایع صحبت نکرده است. این ترس احمقانه ای از انقلاب ماست. ما از روز اول اعلام کرده ایم که ما برای اجرای کامل قانون اساسی ۱۹۴۰ می جنگیم که نرم های آن برای همه عناصری که در تولید نقش دارند، حقوق و تعهداتی را ضمانت می نماید، که شامل سرمایه گذاری آزاد و سرمایه به کار گرفته شده و بسیاری حقوقهای اقتصادی، مدنی و سیاسی دیگر است. [36]

در ۲ مه ۱۹۵۹، کاسترو به شورای اقتصادی سازمان کشورهای آمریکایی در بوئنوس آیرس اعلام کرد: "ما مخالف سرمایه گذاری خصوصی نیستیم... ما به سودمندی، تجربه و شور و ذوق بخش خصوصی اعتقاد داریم. شرکت هایی که سرمایه گذاری های بین المللی دارند، همان ضمانت ها و حقوقهای مشابه شرکت های ملی را خواهند داشت. [37]

ناتوانی طبقات اجتماعی متخاصم، کارگران و سرمایه داران، دهقانان و زمینداران، ضعف تاریخی ذاتی طبقه متوسط، و قدرت مطلق نخبگان جدید کاسترو، که در هیچ مجموعه ای از منافع منسجم و سازمان یافته محصور نگشته بودند، به سهولت توضیح می دهد که برنامه میانه رو کاسترو در سال های ۱۹۵۸ - ۱۹۵۳، بر اساس سرمایه گذاری خصوصی، کنار گذاشته شد و با برنامه رادیکال مالکیت دولتی و برنامه ریزی جایگزین گردید. پیش از ۱۶ آوریل ۱۹۶۱ نبود که کاسترو اعلام کرد که انقلاب سوسیالیستی بوده است. به قول پرزیدنت جمهوری، دکتر اسوالدو دورتیکوس تورادو Osvaldo Dorticos Torrado، مردم " در یک روز عالی ... کشف یا تأیید نمودند که آنچه را تحسین می کرده اند، که برای مردم خوب بود، یک انقلاب سوسیالیستی بود." [۳۸] یک فرمول بندی عالی از مخدوش سازی بنیادریستی مردم به مثابه مفعول تاریخ، نه موضوع آگاه آن!

۴. در تئوری چه اشتباهی رخ داد؟

تا آنجاییکه ماهیت محافظه کارانه و بزدلانه یک بورژوازی در حال توسعه (نقطه اول تروتسکی) یک قانون مطلق است، کاراکتر انقلابی طبقه کارگر جوان (نقطه ۲) نه مطلق است و نه اجتناب ناپذیر. درک دلایل دشوار نیست. ایدئولوژی غالب در جامعه ای که طبقه کارگر بخشی از آن را تشکیل می دهد، ایدئولوژی طبقه حاکم است؛ در بسیاری از موارد وجود یک اکثریت متغیر و بی نظمی از کارگران جدید با یک پا در حومه شهر، برای سازمان های پرولتاریای خودمختار مشکلاتی ایجاد می نماید؛ نداشتن تجربه و بی سوادی بر ضعف آنها می افزاید. این نیز منجر به ضعف دیگری می شود: وابستگی به افراد غیر کارگر برای رهبری. اتحادیه های کارگری در کشورهای عقب مانده تقریباً همیشه توسط "خارجی ها" رهبری می شوند. از هند اینچنین گزارش شده است:

عملاً تمام اتحادیه های هندی توسط افرادی هدایت می شوند که هیچ پیشینه ای در صنعت ندارند، یعنی "خارجی ها" ... بسیاری از خارجی ها با بیش از یک اتحادیه مرتبط هستند. یکی از رهبران ملی، با اهمیتی قابل توجه اظهار داشت که او پرزیدنت حدود ۳۰ اتحادیه است، اما اضافه کرد که هیچ چیزی مشخصاً در آنجا وجود نداشت که او بتواند به کار هیچ یک از اینها کمک نماید! [39]

ضعف و وابستگی به افراد خارجی به کیش شخصیت می انجامد.

بسیاری از اتحادیه ها هنوز خو دارند که حول محور شخصیت ها بچرخند. شخصیتی قوی بر اتحادیه مسلط است. او همه سیاست ها و عملیات آن را تعیین می نماید. اتحادیه به مثابه اتحادیه او شناخته می شود. کارگران به او چشم می دوزند تا همه مشکلاتشان را حل کند و برایشان تمام خواسته هایشان را تامین نماید. آنها به مثابه مدافع و قهرمان خود بر او تکیه می نمایند و آماده هستند تا هر کجایی که آنها را هدایت کند از او پیروی نمایند. عنصر بزرگی از قهرمان پرستی در این نگرش وجود دارد. تعداد زیادی از این قهرمانان در جنبش وجود دارد. آنها به برخی از خواسته های کارگران کمک می نمایند، اما در توسعه سازمان های دموکراتیک متکی به خود کمک چندانی نمی کنند. این دومی رشد نخواهد کرد مگر اینکه کارگران یاد بگیرند که روی پای خود بایستند و برای حل همه مشکلاتشان بصورت رقت انگیزی متکی به شخصیت های برجسته نباشند. [40]

یکی دیگر از نقاط ضعف جنبش کارگری در بسیاری از کشورهای عقب مانده، وابستگی آن به دولت است. از هند گزارش شده است:

دولت هم اکنون بسیاری از وظایفی را که معمولاً در یک جامعه آزاد به اتحادیه های کارگری تعلق دارد، بر عهده گرفته است. در حال حاضر دولت، و مذاکرات مابین کارفرمایان و کارکنان، نقش عمده ای را در تعیین دستمزد و سایر شرایط کاری ایفا می نماید. این امر تا حدی به دلیل شرایط پیشینه اقتصادی و ضعف کارگران و اتحادیه های کارگری آنها اجتناب ناپذیر بود. [41]

و از آفریقای غربی فرانسه:

تلاش های مستقیم اتحادیه ای بر علیه کارفرمایان به ندرت باعث افزایش دستمزد واقعی برای کارگران آفریقایی شده است؛ این قانون گذاری اجتماعی و نفوذ سیاسی جنبش کارگری است که باعث بدست آوردن بیشترین دستمزدهای واقعی در سال های اخیر بوده است. [42]

و از آمریکای لاتین:

نمایندگان اتحادیه ای از طریق دخالت و دیکته شدن از طرف دولت در جستجوی دستیابی به دستاوردهای خود هستند.

[43]

مجازات وابستگی به دولت تبعیت از سیاست‌های دولت است، اجتناب کردن از سیاست‌های مخالف حاکمان سیاسی، و محدود کردن فعالیت اتحادیه‌های کارگری به محدود کردن خواسته‌های "اقتصاد گرایی" یا اصطلاح لنین را بکار ببریم، سیاست‌های "اتحادیه‌ای کارگری" است.

این به نوبه خود منجر به بیگانگی اتحادیه‌های کارگری از مبارزه زحمتکشان کشاورزی می‌گردد. تفاوت بین استانداردهای زندگی شهری و روستایی به طور کلی در کشورهای عقب مانده بسیار زیاد است، بسیار بیشتر از کشورهای پیشرفته. در چنین شرایطی و با بیکاری و کم کاری توده روستایی، دستیابی به استانداردهای دستمزد و شرایط کاری در صنعت تا حد زیادی منوط به حفظ کارکرد انحصاری [کارخانه‌ای که همه کارکنانش باید عضو اتحادیه یا صنف خاصی باشند] یعنی استخدام کارگران برای یک صنعت از طریق اتحادیه است. بدلیل بی توجهی به زحمتکشان روستایی- بدون حمایت دولت - اتحاد نزدیک اتحادیه‌های کارگری با دولت - به سختی می‌توان این کار را انجام داد. این در آرژانتین پرون Peron، برزیل بارگاس Vargas، کوبا باتیستا Batista، انجام گرفت. نتیجه اش یک جنبش کارگری ای بود که محافظه‌کار، محدود و عاری از آرمان‌گرایی بود.

آخرین، اما با اهمیت ترین عاملی که تعیین می‌کند آیا طبقه کارگر در کشورهای عقب مانده واقعاً انقلابی است یا نه، عامل ذهنی است، یعنی فعالیت احزاب، به ویژه احزاب کمونیست، که بر آن تأثیر می‌گذارند. نقش ضدانقلابی استالینیسم در کشورهای عقب مانده بسیار مورد توجه قرار گرفته است که نیاز به تکرار در اینجا ندارد.

به طور خلاصه، تجربه تا حال، هم قدرت آمال انقلابی در میان کارگران صنعتی در کشورهای نوظهور را نشان داده است و هم ضعف‌های مهلک آنان را. ربط اتوماتیکی بین عقب ماندگی اقتصادی و رزمندگی سیاسی انقلابی وجود ندارد. هنگامی که تداوم ماهیت انقلابی طبقه کارگر، ستون مرکزی نظریه تروتسکی، دچار شک می‌شود، کل ساختار از هم می‌پاشد. نکته سوم او محقق نمی‌شود، چرا که دهقانان نمی‌توانند از یک طبقه کارگر غیرانقلابی پیروی نمایند و همه عناصر دیگر از آن پیروی می‌کنند. اما این بدان معنا نیست که هیچ اتفاقی نمی‌افتد. ملحق شدن شرایط ملی و بین المللی، شکستن زنجیرهای فئودالیسم و امپریالیسم را برای نیروهای مولد ضروری می‌سازد. شورش‌های دهقانی گسترده‌ای عمیق‌تر و وسیع‌تر از گذشته به خود می‌گیرند. در آنها نیز ریشه شورش ملی علیه ویرانی اقتصادی ناشی از امپریالیسم و برای استانداردهای برتر زندگی که قطعاً نشان داده شده است وجود دارد.

نیازهای نیروهای مولده به اضافه شورش دهقانان به خودی خود برای شکستن یوغ زمین داری و امپریالیسم کافی نبودند. در اینجا سه عامل دیگر کمک نمودند:

۱. تضعیف امپریالیسم جهانی در نتیجه تضادهای روزافزون بین قدرت‌ها و فلج نمودن تأثیر گذار ناشی از وجود بمب H بر مداخله متقابل آنها.

۲. اهمیت روزافزون دولت در کشورهای عقب مانده. این یکی از ترفندهای تاریخ است که وقتی یک وظیفه تاریخی با جامعه روبرو می‌گردد و طبقه ای که به طور سنتی آن را انجام می‌دهد غایب است، گروه دیگری از مردم، کاملاً اغلب یک قدرت دولتی، آن را به اجرا در می‌آورند. قدرت دولتی، در چنین شرایطی، نقش بسیار مهمی ایفا می‌نماید. این نه تنها، یا حتی عمدتاً، پایگاه اقتصادی ملی را که بر آن رشد نموده، منعکس می‌نماید، بلکه خصلت فراملی اقتصاد جهانی امروز را منعکس می‌کند.

۳. اهمیت روزافزون روشنفکران به مثابه رهبر و متحد کننده ملت و بالاتر از همه به مثابه شکل دهنده ماهر توده‌ها. این نکته آخر نیاز به توضیحی ویژه دارد.

۵. روشنفکران

اهمیت روشنفکران در یک جنبش انقلابی با عقب ماندگی عمومی - اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی - توده‌هایی که از میان آنها برمی‌خیزند، نسبت مستقیم دارد. مشخص است که جنبش پوپولیستی روسیه، که بیش از هر چیز دیگری بر ضرورت انقلابی نمودن عقب مانده ترین عناصر جامعه، دهقانان تأکید می‌کرد، همچنین گروهی بود که بیشترین امتیاز را به روشنفکران، استادان "تفکر انتقادی" می‌داد.

اگرچه تمام جنبش‌های انقلابی در روسیه عمدتاً متشکل از روشنفکران، روشنفکران پوپولیست مدافع آرمان دهقانان، و روشنفکران مارکسیست مدافع کارگران صنعتی بودند، در آنجا تفاوتی اساسی در نحوه نگرش آنها به روابط بین "رهبران" و "توده‌ها" وجود داشت. جنبش کارگری، حداقل در اوج مبارزه، سازماندهی شده بود؛ از این رو روشنفکران در برابر جمع کارگری پاسخگو بودند و علیرغم تمایل ذاتی اشان به جدایی از توده‌ها و بالا جستن، از آنان، توسط این جمع کنترل می‌گشتند. محیط روشنفکران پوپولیست کمتر محدودکننده بود، از این رو آنها تمایلات آشکارتر و بسیار شدیدتری به سمت

نخبه گرایی، خودسری، و به سمت دودلی و انشعابات نشان دادند. همان‌طور که لنین در آن زمان گفت: "هیچ‌کس مسئولیت انکار کردن را بعهده نمی‌گیرد که دقیقاً فردگرایی و ناتوانی برای نظم و سازماندهی است که روشنفکران را به مثابه یک قشر مجزا از جامعه سرمایه‌داری مدرن متمایز می‌نماید." [44]

روشنفکران انقلابی خود را در کشورهای نوظهور امروزی بسیار منسجم‌تر از روسیه تزاری نشان داده‌اند. کاملاً قابل درک است که مالکیت خصوصی بورژوازی ورشکسته است؛ امپریالیسم غیرقابل تحمل است؛ سرمایه داری دولتی – از طریق تضعیف امپریالیسم، اهمیت فزاینده برنامه ریزی دولتی، به اضافه نمونه روسیه، و کار سازمان یافته و منضبط احزاب کمونیست – به آنها حس جدیدی از انسجام می‌بخشد. روشنفکران به مثابه تنها بخش غیرمتخصص جامعه، منبع آشکار "نخبگان انقلابی حرفه ای" هستند که به نظر می‌رسد منافع "ملت" را در مقابل منافع متضاد فرقه ای و طبقاتی نمایندگی می‌نمایند. علاوه بر این، این بخشی از جامعه است که بیش از همه با فرهنگ ملی آغشته گشته است، دهقانان و کارگران نه اوقات فراغت و نه تحصیلی برای آن ندارند.

روشنفکران نیز نسبت به عقب ماندگی فنی کشورهای خود حساس هستند. با مشارکت در دنیای علمی و فنی قرن بیستم، با عقب ماندگی ملت خود دچار خفقان شده است. این احساس با "بیکاری روشنفکر" بومی در این کشورها تشدید می‌گردد. با توجه به عقب ماندگی اقتصادی عمومی، تنها امید برای اکثر دانشجویان یک شغل دولتی است، اما تقریباً به اندازه کافی برای همه کفایت نمی‌کند. [۴۵]

زندگی معنوی روشنفکران نیز در بحران است. در نظمی در حال فروپاشی که در آن الگوی سنتی در حال از هم پاشیدگی است، آنها احساس ناامنی، بی‌ریشگی و فاقد ارزش های استوار می‌کنند. فرهنگ‌های در حال انحلال، انگیزه‌ای قوی برای یکپارچگی ای نوین ایجاد می‌نمایند که اگر باید خلاء اجتماعی و معنوی را پر نماید، باید که شور مذهبی را با ناسیونالیسم رزمنده ترکیب نماید.

قبل از اینکه کشورشان به آزادی سیاسی دست یابد، روشنفکران خود را تحت فشار مضاعف می‌بینند – از امتیازاتی فراتر از اکثریت مردمشان برخوردارند، اما تابع حاکمان خارجی هستند. این امر تردیدها و نوسانات نقش آنها را در جنبش‌های ملی را توضیح می‌دهد. اما تغییرات بزرگ از آن زمان، عناصر جدیدی را در نگرش آنها ایجاد نموده است - احساس گناه، "مسئولیت" نسبت به توده های "ظلمانی"، و در عین حال احساس جدایی و برتری نسبت به آنها. روشنفکران مشتاق

تعلق یابی هستند، بدون اینکه شبیه سازی شوند، بدون اینکه از جدایی و بالاتر روی دست بکشند. آنها در جست و جوی جنبشی پویا هستند که ملت را متحد کند و چشم اندازهای جدیدی را برای آن بگشاید، اما در عین حال به خودشان قدرت بدهد.

آنها به کارایی، از جمله کارایی در مهندسی اجتماعی، معتقدند. آنها به اصلاحات از بالا امیدوارند و بسیار دوست دارند دنیای جدید را به مردمی قدرشناس بسپارند، تا اینکه ببینند مبارزه رهایی بخش مردم خودآگاه و آزاد به گرد هم آمده، به دنیای جدیدی برای خودشان منجر گردد. آنها بسیار به اقدامات برای بیرون کشیدن ملت خود از رکوداهمیت می دهند، اما بسیار اندک برای دموکراسی. آنها تجسم انگیزه صنعتی شدن، انباشت سرمایه و تجدید حیات ملی هستند. قدرت آنها در رابطه مستقیم با ضعف طبقات دیگر و بطلان سیاسی آنها است.

همه اینها سرمایه داری دولتی توتالیتر را به یک هدف بسیار جذاب برای روشنفکران تبدیل می نماید. و در واقع آنها پرچمداران اصلی کمونیسم در کشورهای نوظهور هستند. یک کارشناس آمریکای لاتین می نویسد: "کمونیسم در آمریکای لاتین در میان دانشجویان و طبقه متوسط مقبولیت یافته است." [۴۶] در هند، در کنگره حزب کمونیست در امریتسار Amritsar در (۱۹۵۸ مارس/آوریل)، "تقریباً ۶۷ درصد از نمایندگان از طبقات دیگری بغیر از پرولتاریا و دهقانان (طبقه متوسط، طبقه مالک زمین و تاجران کوچک) بودند ۷۲ درصد دارای تحصیلات دانشگاهی بودند." [۴۷] (در سال ۱۹۴۳ مشخص گردید که ۱۶ درصد از کل اعضای حزب، کارمندان تمام وقت بودند. [۴۸])

۶. انقلاب مداوم منحرف شده

آن نیروهایی که طبق تئوری تروتسکی باید یک انقلاب سوسیالیستی و کارگری را رهبری نمایند می‌توانند در غیاب سوژه انقلابی، که پرولتاریا است، به سمت مخالف آن، یعنی سرمایه‌داری دولتی سوق داده شوند. با استفاده از آنچه در تئوری اعتبار عمومی دارد و آنچه مشروط است (بر اساس فعالیت ذهنی پرولتاریا)، می‌توان به فرم متفاوتی از آنچه وجود دارد، دست یافت که به دلیل نبود نامی بهتر، می‌توان آن را "انقلاب منحرف شده، سرمایه داری دولتی، انقلاب مداوم" نامید.

همانطور که انقلاب‌های ۱۹۱۷ و ۱۹۰۵ در روسیه و انقلاب‌های ۱۹۲۷ - ۱۹۲۵ در چین نمودارهای کلاسیک نظریه تروتسکی بودند، به قدرت رسیدن مائو و کاسترو، کلاسیک ترین، خالص‌ترین و افراطی‌ترین نمودارهای "انقلاب مداوم منحرف شده" هستند. سایر انقلاب‌های استعماری - غنا، هند، مصر، اندونزی، الجزایر و غیره - انحراف از هنجار

هستند. در این کشورها، عقب‌نشینی سیاسی و نظامی امپریالیسم، به اضافه حمایت مالی طبقات حاکم محلی - اغلب شامل بخش‌های اساسی بورژوازی - به اضافه از پای انداختن احزاب کمونیست محلی توسط مسکو، مانع از سرمایه‌داری دولتی خالص سایمون [Yves Simon – philosopher] تحت سلطه یک بوروکراسی جدید استالینیستی شده است. اما، اگرچه هند نهرو Nehru، غنای نکرومه Nkrumah، یا الجزایر بن بلا Ben Bella از هنجار "انقلاب مداوم منحرف شده" کم و بیش منحرف می‌شوند، اما زمانی که از منظر هنجار مورد بررسی و مقایسه قرار گرفته می‌شوند، می‌توان آنها را به بهترین نحوی درک نمود.

چندین نتیجه عجیب و غریبی برای جنبش بین‌المللی کارگری از کارکرد "انقلاب مداوم منحرف شده" چه در شکل ناب یا بنجلش به دست می‌آید. اول، برای کارگران در کشورهای نوظهور: که قادر به انجام انقلاب مداوم، رهبری انقلاب دموکراتیک به سوی خط سیر سوسیالیستی، ترکیب مبارزات ملی و اجتماعی نگردیده اند، اکنون باید علیه طبقه حاکم "خود" خود مبارزه نمایند (و نهرو ثابت کرد که در حبس کارگران اعتصابی کمتر از راج بریتانیایی خشن نبود). کارگران صنعتی با این وجود بیش از پیش برای انقلاب سوسیالیستی آماده خواهند گشت. تحت رژیم‌های ملی جدید، آنها افزایش نفرات و در نتیجه در درازمدت، در انسجام و وزن خاص اجتماعی تجربه خواهند یافت.

برای سوسیالیست‌های انقلابی در کشورهای پیشرفته، تغییر استراتژی به این معنی است که ضمن آنکه آنها مجبورند بدون قید و شرط به مخالفت با هرگونه ستم ملی بر مردم مستعمرات ادامه دهند، باید بحث بر سر هویت ملی طبقات حاکم آینده آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین را متوقف نمایند، و در عوض به بررسی تضادهای طبقاتی و ساختارهای اجتماعی آینده این قاره‌ها به پردازند. شعار "طبقه بر علیه طبقه" بیش از پیش به واقعیت تبدیل خواهد گردید. موضوع اصلی نظریه تروتسکی به مانند همیشه معتبر است: پرولتاریا تا زمانی که در سراسر جهان پیروز شود، باید به مبارزه انقلابی خود ادامه دهد. به جز این هدف، نمی‌تواند به آزادی دست یابد. [۴۹]

تبصره ها

۱. مارتینوف Martynov سخنگوی منشویک ها در آستانه انقلاب ۱۹۰۵ نوشت:

انقلاب آینده انقلابی بورژوازی خواهد بود. و این بدان معناست که... فقط به میزان کم و زیادی حاکمیت همه یا برخی از طبقات بورژوازی را تضمین خواهد نمود... اگر اینطور باشد، انقلاب آینده به هیچ وجه نمی تواند بر خلاف میل کل بورژوازی اشکال سیاسی به خود بگیرد، چرا که بورژوازی صاحب فردا خواهد بود. اگر چنین است، پیروی صرف از مسیر ترساندن اکثریت عناصر بورژوازی به این معناست که مبارزه انقلابی پرولتاریا می تواند تنها به یک نتیجه منتهی شود - احیای مطلق گرایی به شکل اولیه اش.

نتیجه گیری ضمنی مارتینوف این است که طبقه کارگر باید خویشتنداری را بر خود تحمیل کند تا بورژوازی را "نترساند"؛ اما در عین حال می گوید که باید بورژوازی را برای رهبری انقلاب به طور مداوم تحت فشار قرار داد: "مبارزه برای تأثیرگذاری بر روند و برآمد بورژوازی را می توان به سادگی در اعمال فشار انقلابی پرولتاریا بر اراده بورژوازی لیبرال و رادیکال بیان کرد، بخش دمکراتیک "پایین تر" تر جامعه، بخش "بالا تر" را وادار می کند که با هدایت انقلاب بورژوازی به نتیجه منطقی خود موافقت نماید." (A. Martynov, Dve Diktatury, Geneva, 1905, pp. 57-8).

به طور مشابه، روزنامه منشویک ایسکرا در آن زمان نوشت:

وقتی به عرصه مبارزه در روسیه نگاه می کنیم، چه می بینیم؟ فقط دو قدرت: استبداد تزاری و بورژوازی لیبرال، دومی متشکل و دارای وزن ویژه ای است. توده های کارگر از هم جدا شده اند و هیچ کاری نمی توانند بکنند. ما به مثابه یک نیروی مستقل وجود نداریم. و بنابراین وظیفه ما حمایت از نیروی دوم - بورژوازی لیبرال است. ما باید آن را تشویق کرده و به هیچ وجه با طرح مطالبات مستقل پرولتاریا آن را نترسانیم. (به نقل از G Zinoviev, Istorija Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (بولشویکوف)، مسکو-لنینگراد ۱۹۲۳، ص ۱۵۸)

۲. V.I. . لنین، دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک، ۱۹۰۵ در Sochineniia، چاپ چهارم، جلد .

IX، ص. ۴۰.

۳. همانجا، ص. ۹.

۴ . همانجا، XXI . ص. ۱۷.

۵ . تروتسکی، (Perspektivy Russkoi Revoliutsii گزیده ای از کتاب او (Nasha Revoliutsija، برلین ۱۹۱۷، ص. ۴۶.

۶ . Trotsky, Perspektivy etc., op. cit., p. 36

۷ . همانجا، ص. ۴۸. نظریه تروتسکی، توسعه، کاربرد و بسط تحلیل مارکس از انقلاب ۱۸۴۸ بود. حتی قبل از آن انقلاب، مانیفست کمونیست پیش‌بینی کرده بود که به دلیل "شرایط پیشرفته" و "پرولتاریای توسعه‌یافته" آلمان، "انقلاب بورژوایی در آلمان" "اما مقدمه‌ای برای انقلاب پرولتری بلافاصله پس از آن" خواهد بود. (مارکس، منتخب آثار، ج ۱، لندن ۱۹۴۲، ص ۲۴۱). و پس از شکست ۱۸۴۸ مارکس اظهار داشت که طبقه کارگر در مواجهه با ناتوانی بورژوازی در اجرای انقلاب ضد فئودالی، باید برای رشد انقلاب بورژوایی به پرولتاریایی و انقلاب ملی به انقلاب جهانی مبارزه کند. مارکس در خطاب به شورای مرکزی اتحادیه کمونیست (مارس ۱۸۵۰)، گفت:

<https://www.marxists.org/archive/marx/works/1847/communist-league/1850-ad1.htm>

در حالی که خرده بورژواهای دموکرات مایلند انقلاب را هر چه سریعتر و با دستیابی به اکثر خواسته های فوق به نتیجه برسانند، این منفعت و وظیفه ماست که انقلاب را مداوم کنیم، تا آن زمانی که تمام طبقات کم و بیش غاصب از سلطه خارج شده باشد، تا آن زمانی که پرولتاریا قدرت دولتی را تسخیر نماید و اتحاد پرولتاریا نه تنها در یک کشور، بلکه در تمام کشورهای مسلط جهان، چنان پیشرفت کرده باشد که رقابت میان پرولتاریای این کشورها متوقف شده و حداقل نیروهای مولد تعیین کننده در دستان پرولتاریا متمرکز گردد.

و مارکس خطابه خود را با این جمله به پایان رساند: "شعار جنگی آنان [کارگران] باید این باشد: انقلاب مداوم (K.!"

Marx, Selected Works, London 1942, Vol. III, ص. 161-168.

۸ . Trotsky, Permanent Revolution, Calcutta 1947, p. 168.

۹ . همانجا، ص. ۱۶۹.

.R.C. North, Kuomintang and Chinese Communist Elites, Stanford 1962, p. 32 . ۱۰

H.R. Isaacs ، تراژدی انقلاب چین، لندن ۱۹۳۸، ص. ۳۳۳ . ۱۱

. همانجا، ص. ۳۹۴ . ۱۲

.World News and Views, 22 April 1939 . ۱۳

.S. Gelder, The Chinese Communists, London 1946, p. 167 . ۱۴

See Communist Manifesto published in Chungking on 23 November 1938, New York . ۱۵

.Times, 24 November 1938

.Isaacs, op. cit., p. 456 . ۱۶

. New China News Agency, 11 January 1949 . ۱۷

. همانجا، ۳ مه ۱۹۴۹ . ۱۸

.North China Daily News, 23 April 1949 . ۱۹

.New York Times, 25 May 1949 . ۲۰

.South China Morning Post, 17 October 1949 . ۲۱

. . C. Wright Mills, Listen Yankee, New York 1960, p. 46 . ۲۲

. همانجا، ص. ۴۷ . ۲۳

.A. Baran, Reflections on the Cuba Revolution, New York 1961. p. 17 . ۲۴ . ۲۴

۲۵ . حزب کمونیست کوبا، حزب سوسیالیست خلق، چیزهای زیادی برای فراموش کردن شرم داشت. این حزب بین سال‌های ۱۹۴۶ - ۱۹۳۹ از حکومت باتیستا حمایت نمود. با دو وزیر، خوان مارینلو Juan Marinello و کارلوس رافائل رودریگز Carlos Rafael Rodriguez ، در اولین وزارت باتیستا شرکت کرد. در سال ۱۹۴۴، روزنامه کمونیستی هوی Hoy باتیستا را به مثابه "بت یک ملت، مرد بزرگ سیاست ملی ما، مردی که معاملات مقدس کوبای جدید را تجسم می بخشد" خطاب نمود، کاسترو یک ماجراجوی خرده بورژوا اعلام گردید. همانطور که در بالا گفته شد، کمونیستها در اعتصاب آوریل ۱۹۵۸ همکاری نکردند. در ۲۸ ژوئن ۱۹۵۸، آنها با ترس از "انتخابات دموکراتیک تمیز" برای خلاص شدن از شر باتیستا طرفداری می کردند.

Mills, op. cit., pp. 46-8۲۶ . ۲۶

۲۷ . همانجا، ص. ۴۴.

Baran, op. cit., p ۱۱ . ۲۸

۲۹ . همانجا، ص. ۱۲.

Speech by Castro of 1 December 1961, El Mundo La Habana, 22 December 1961 . ۳۰

Che' Guevara, Cuba: Exceptional Case?, Monthly Review, New York, July–August 1961, p. ' . ۳۱

59

.T. Draper, Castro's Cuba. A Revolution Betrayed?, Encounter, London, March 1961 . ۳۲

.Guevara op. cit., p. 63 . ۳۳

۳۴ . همانجا، ص ۶۶ - ۶۵

۳۵ . همانجا، ص. ۶۸.

۳۶ . همانجا ، Quoted by Draper

۳۷ . Plan for the Advancement of Latin America, Havana 1959, p. 32

۳۸ . Osvaldo Dorticos Torrado, The Institutional and Political Changes made by the Cuban

Revolution, Cuba, Havana, November 1961

۳۹ . Mayers, India, in W Galenson (ed.), Labor and Economic Development, New York 1959, pp.

41-2

۴۰ . V.B. Karnik, Indian Trade Unionism: A Survey, Bombay 1960, pp. 227-8

۴۱ . همانجا، ص. ۲۳۶

۴۲ . E. Berg, French West Africa, in Galenson. op. cit., p. 227

۴۳ . United States Senate, United States-Latin American Relations, 86th Congress, Second

Session, Washington 1960, p. 645

۴۴ . V. Lenin, Selected Works, Moscow 1946, Vol. 7, p. 248

۴۵ . از این رو، برای مثال، یک نظرسنجی انجام شده در هند نشان داد که حدود ۲۵ درصد از دانشجویانی که مدرک

کارشناسی ارشد خود را از دانشگاه لاکنو Lucknow در هنر، علم، تجارت و حقوق بین سال‌های ۱۹۵۳ تا ۱۹۴۹

دریافت کرده‌اند، همچنان در سال ۱۹۵۷ بیکار بودند. نظرسنجی همچنین گزارش داد که حدود ۴۷ درصد از دانشجویان

هنرهای آزاد، ۵۱٫۴ درصد از دانشجویان علوم، ۷ درصد از دانشجویان بازرگانی، و ۸۵٫۷ درصد از دانشجویان آموزش

و پرورش گفتند که برای کسب صلاحیت های لازم برای خدمات دولتی به دانشگاه رفته اند. حدود ۵۱ درصد از دارندگان

مدرک به این نتیجه رسیدند که تحصیلات دانشگاهی "اتلاف وقت" بود. (M. Weiner, Party Politics in India,

Princeton, NJ 1957, pp. 8-10).

۴۶ . V. Alba, The Middle Class Revolution, New Politics, New York, Winter 1962, p. 71

. ۴۷ . G.D. Overstreet and M. Windmiller, Communism in India, Berkeley and Los Angeles 1959,

p. 540

۴۸ . همانجا، ص. ۳۵۸.

49 . مقاله حاضر به دلیل کمبود فضا، بر ارتباط نظریه انقلاب مداوم با کشورهای عقب مانده متمرکز شده است و به پیامدهای آن در کشورهای پیشرفته پرداخته نشده است. این عنصر دوم - که پیروزی انقلاب استعماری باید به انقلاب سوسیالیستی در کشورهای عمده پیشرفته منجر شود - در اصل (در سال ۱۹۰۶) بخشی از نظریه تروتسکی نبود، بلکه از آن زمان به آن پیوند زده شد. برای برخی از ملاحظات مربوطه، نگاه کنید به Michael Kidron, Imperialism, Highest Stage But One, International Socialism 9, Summer 1962, reprinted in International

Socialism 61, June 1973

Source

Tony Cliff

Deflected Permanent Revolution

(1963)

<https://www.marxists.org/archive/cliff/works/1963/xx/permrev.htm>